



جرعه‌ای از زلال آسمان

جلد اول

ناصر نظارات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُكَ وَ نَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيْمِ
اَلْاَعْظَمِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِّ الْاَكْرَمِ الْاِهْي بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ
فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ تَسْعَةَ الْمَعْصُوْمِيْنَ
مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَ بَدِمَاءِ شُهَدَائِنَا وَ بِاِمَامِ زَمَانِنَا
يَا اَللّٰهُ (١٠ مرتبه) يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيْمُ يَا مُقَلَّبَ
الْقُلُوْبِ ثَبَّتْ قُلُوْبَنَا عَلٰى دِيْنِكَ وَ اَكْفِنَا يَا قَاضِيَ
الْحَاجَاتِ وَ يَا كَافِيَ الْمُهْمَاتِ .
بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ



آخرین جرعه جام

همه می پرسند:

چیست در زمزمه مبهم آب؟

چیست در همهمه دلکش برگ؟

چیست در بازی آن ابر سپید،

روی این آبی آرام بلند، که تو را می برد این گونه به ژرفای
خیال؟

چیست در خلوت خاموشی کبوترها؟

چیست در کوشش بی حاصل موج؟

چیست در خنده جام؟

که تو چندین ساعت ،

مات و مبهوت به آن می نگری؟

نه به ابر

نه به آب

نه به برگ

نه به این آبی آرام بلند



نه به این خلوت خاموش کبوترها
نه به این آتش سوزنده که لغزیده به جام
من به این جمله نمی اندیشم

من

به تو می اندیشم

ای سراپا همه خوبی

تک و تنها به تو می اندیشم

همه جا

همه وقت

من به هر حال که باشم به تو می اندیشم

تو بدان این را، تنها تو بدان!

تو بیا

تو بمان با من، تنها تو بمان!

جای مهتاب به تاریکی شبها تو بتاب



من فدای تو، به جای همه گل ها تو بخند
اینک این من که به پای تو در افتادم باز
رسمانی کن از آن موی دراز

تو بگیر

تو ببند

تو بخواه

پاسخ چلچله ها را تو بگو!

قصه ابر هوا را تو بخوان!

تو بمان با من، تنها تو بمان

در دل ساغر هستی تو بجوش

من همین یک نفس از جرعه جانم باقی است

آخرین جرعه این جام تهی را تو بنوش.

فریدون مشیری





آقا ابا عبدالله دورت بگردم.



در حج يك كعبه داريم كه حاجيان دورش مي گردند. در کنار آن حجر اسماعيل است كه حاجيان نبايد از داخل آن طواف كنند. يعني در حين طواف به خانه ي خدا بايد دور حجر اسماعيل هم بگردند. اينجا قبر اسماعيل است. اسماعيل چه كرده كه همه بايد دور او بگردند. اسماعيل به پدرش گفت : آنچه خدا امر كرده است انجام بده (إفعل ما تؤمر) چون اين پسر ۱۳ ساله تسليم خدا بود همه بايد دور قبرش بگردند . حال بينيم امام حسين عليه السلام چه كرد. اسماعيل يك نفر بود. حضرت ابا عبدالله عليه السلام، خودش و خاندانش را فدای اسلام كرد .

حال نبايد دور ضريحش بگرديم؟

سخنان گهربار حجت الاسلام قرائتی

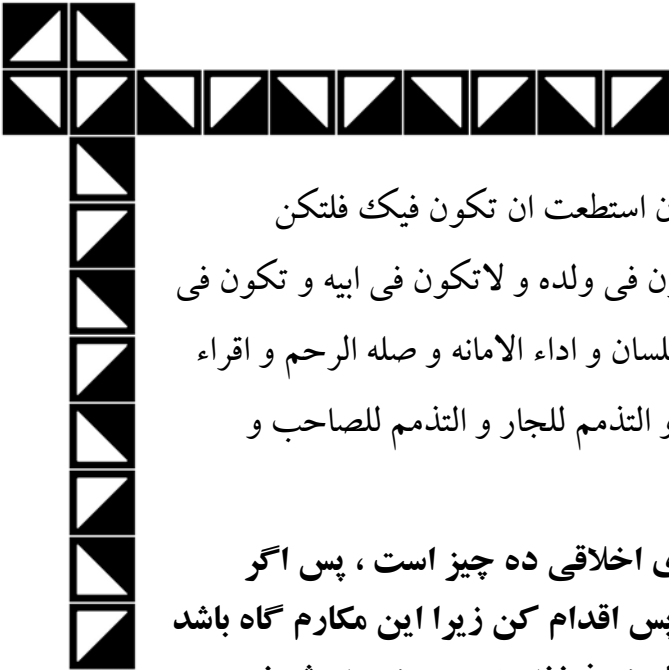


مردی خدمت رسول اکرم آمد و عرض کرد: اجازه بدهید مرگ خود را آرزو کنم؟ حضرت فرمودند: از مرگ گریزی نیست. سفری طولانی است. کسی که می خواهد به این سفر برود، باید قبلاً ده هدیه آماده سازد و هر هدیه ای از چهار چیز باشد.

- ۱- هدیه عزرائیل: رضایت از خصم، قضاء ما فات، شوق به خدا و آرزوی مرگ.
- ۲- هدیه قبر: ترک سخن چینی، استبراء از بول، قرائت قرآن و نماز شب.
- ۳- هدیه منکر و نکیر: صدق گفتار، ترک غیبت، سخن حق گفتن و متواضع بودن.
- ۴- هدیه میزان: فرو خوردن خشم، پرهیز از گناه، شرکت در جماعات و طلب مغفرت.
- ۵- هدیه صراط: اخلاص در عمل، حسن خلق، کثرت یاد خدا و تحمل سختیها.
- ۶- هدیه مالک: گریستن از خوف خدا، صدقه پنهانی، ترک معاصی و نیکی به پدر و مادر.
- ۷- هدیه رضوان: صبر بر مشکلات، شکر نعمات، انفاق مال در طاعت و حفظ امانت.
- ۸- هدیه نبی: محبت او، اقتداء به سنت، محبت خاندان او و حفظ زبان از زشتی.
- ۹- هدیه جبرئیل: کم خوردن، کم خوابیدن، مداومت بر حمد و ثنای الهی.
- ۱۰- هدیه خدا: امر به معروف، نهی از منکر، ارشاد خلق و مهربانی با مردم.




اثنی عشریه / ص ۲۱۳.






عن ابی عبدالله علیه السلام قال : المکارم عشر فان استطعت ان تكون فيك فلتكن فانها تكون في الرجل و لاتكون في ولده و تكون في ولده و لاتكون في ابیه و تكون في العبد و لاتكون في الحر صدق الناس و صدق اللسان و اداء الامانه و صله الرحم و اقراء الضيف و اطعام السائل و المكافاه على الصنائع و التذمم للجار و التذمم للصاحب و راسهن الحياء




امام صادق علیه السلام فرمود: بزرگواری های اخلاقی ده چیز است ، پس اگر توانایی آن داری که این اخلاق در تو باشد پس اقدام کن زیرا این مکارم گاه باشد که در مرد هست ولی در فرزندش نیست و گاه در فرزند هست و در پدرش نیست و گاه در بنده هست و در آزاد نیست و آنها عبارتند از: راستی با مردمان و راستگویی زبان و امانتداری و پیوند با خویشان و مهمان دوستی و نیکویی نمودن با او و طعام دادن به سائل و پاداش دادن به خاطر انجام کارها و خودداری از سرزنش همسایه و همنشین ، و سر همه این بزرگواری ها حیا است.



عن علی به الحسین علیه السلام قال : المومن من ینصت لیسلم و ینطق لیغنم لایحدث امانته الاصدقاء و لایکتّم شهادته من البعداء و لایعمل شیئا من الخیر زیاء و لا یترکه حیاء. ان زکی خاف ما یقولون و یتستغفر الله لما لا یعلمون ، لایغره قول من جهله و یخاف احضاء ما عمله ,



امام سجاد علیه السلام فرمود: مؤمن سکوت می کند تا سالم و سلامت بماند و سخن نگوید تا (از گفتگو با دیگران) غنیمت گیرد و شهادتش را از افراد دور (و آشنا) کتمان نمی کند و هیچ کار خیری را ریاکارانه انجام نمی دهد و هیچ کار خوبی را به خاطر حیا ترک نمی کند، اگر ستوده شود از آنچه که درباره اش می گویند بیمناک است و از خداوند به خاطر آنچه که درباره اش نمی دانند طلب مغفرت می کند، گفتار کسی که نسبت به او جاهل است او را نمی فریبد و از اینکه یکایک عملش حفظ و نگاهداری می شود بیمناک است ,





عن ابی عبدالله علیه السلام قال : ان الله خص رسوله صلى الله عليه و آله بمكارم الاخلاق فامتحنوا انفسكم فان كانت فيكم فاحمدوا الله و ارغبوا اليه فيه الزيادة منها فذكرها عشرة :
اليقين و القناعة و الصبر و الشكر و الحلم و حسن الخلق و السخاء و الغيره و الشجاعه و المروءه .



امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند بزرگواری های اخلاقی را به رسول خود اختصاص داد پس خو را بیازمایید اگر آن مکارم در وجود شما باشد خدای را سپاس گوئید و در طلب زیادی آنها به سوی خدا زاری کنید. پس عدد آنها را ده عدد ذکر کرده است : یقین و قناعت و صبر و شکر و بردباری و خوش خلقی و سخاوت و غیرت و شجاعت و مردانگی .



عن جعفر بن محمد عن آبائه علیه السلام فی وصیه النبی صلى الله عليه و آله لعلی علیه السلام انه قال : یا علی ثلاث من مکارم الاخلاق فی الدنيا و الآخرة ان تعفو عن ظلمک و تصل من قطعک و تحلم عن جهل علیک .



امام صادق علیه السلام از پدرانش علیه السلام روایت کند که در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام چنین آمده است : ای علی ! سه خصلت است که در دنیا و آخرت از بزرگواری های اخلاقی شمرده می شود : اینکه از کسی که به تو ستم نموده در گذری و با کسی که از تو بریده پیوند برقرار کنی و در برابر کسی که با تو نادانی نموده بردباری به خرج دهی .





پیامبر اکرم : هر کس پنج خصلت داشته باشد، ضررش
به خودش برمی گردد.

۱- پیمان شکنی : **فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ**

۲- مکر و فریب : **وَ لَا يُحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ**

۳- طغیان و تجاوز : **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَىٰ**

أَنْفُسِكُمْ ۴- خدعه و نیرنگ : **يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ**

آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ

۵- ظلم و ستم : **وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ**

يُظَلِّمُونَ



رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند :

یا علی (علیه السلام) می خواهی ۵ کلمه از علم به تو بیاموزم یا ۵۰۰۰ دینار به تو بدهم ؟

علی (علیه السلام) فرمودند : ۵ کلمه از علم بهتر از همه دنیاست . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند :

شب نخواب تا یک ختم قرآن نخواندی

شب نخواب تا ۱۰۰۰ دینار صدقه بدهی

شب نخواب تا یک بنده بخری و آزاد کنی

شب نخواب تا خودت را از آتش آزاد کنی

شب نخواب تا ۱۰۰۰ رکعت نماز بخوانی

علی (علیه السلام) فرمودند : مگر می شود یک شب تمام این کارها را انجام داد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند :

(خواندن سوره های قل هو الله احد و معوذتین (قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق) و حمد و آیه اول سوره بقره (الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)) مثل این است که یک ختم قرآن خوانده ای

(۱۰) مرتبه صلوات بر محمد و اهلبیته) مثل این است که ۱۰۰۰ دینار صدقه داده ای

(۱۰) مرتبه خواندن عبارت و اذا قرئت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو حى لا يموت بیده الخیر و هو على كل شیء قدير) مثل این است که یک بنده خریده و آزاد کرده ای

(۱۰) مرتبه خواندن ذکر لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم) مثل این است که خودت را از آتش آزاد کرده ای

(۱۰) مرتبه خواندن ذکر يفعل الله ما يشاء بقدرتهی و يحکم ما يريد بعزتهی) مثل این است که ۱۰۰۰ رکعت نماز خوانده ای

آتشی نمی سوزاند "ابراهیم" را
و دریایی غرق نمی کند "موسی" را
کودکی، مادرش او را به دست موجهای "نیل" می سپارد
تا برسد به خانه ی فرعونِ تشنه به خوئش
دیگری را برادرانش به چاه می اندازند
سر از خانه ی عزیز مصر درمی آورد
مکر زلیخا زندانش می کند
اما عاقبت بر تخت ملک می نشیند
از این "قصص" قرآنی هنوز هم نیاموختی؟!
که اگر همه ی عالم قصد ضرر رساندن به تو را داشته باشند
و خدا نخواهد
نمی توانند
او که یگانه تکیه گاه من و توست!

پس

به "تدبیرش" اعتماد کن

به "حکمتش" دل بسپار

به او "توکل" کن

و به سمت او "قدمی بردار"

تا ده قدم آمدنش به سوی خود را به تماشا بنشینی ...



آقای خامنه ای! بگویند دیگر روضه ی حضرت قاسم(علیه السلام)نخوانند!!!

آقای خامنه ای! بگویند دیگر روضه ی حضرت قاسم(علیه السلام)

نخوانند!!!



در یکی از روزهای سال ۱۳۶۲ ،

زمانی که آیت الله خامنه ای ، رئیس جمهور وقت ، برای شرکت در مراسمی از ساختمان

ریاست جمهوری ، واقع در خیابان پاستور خارج می شد ، در مسیر حرکتش

با خودرو ، متوجه سر و صدایی شد که از همان نزدیکی شنیده می شد. صدا از طرف

محافظ ها بود که چند تایی شان دور کسی حلقه زده بودند و چیز هایی می گفتند .
صدای جیغ ماندنی هم دائم فریاد می زد : «آقای رییس جمهور! آقای خامنه ای !
من باید شما را ببینم» . رییس جمهور از پاسداری که نزدیکش بود پرسید:
چی شده ؟ کیه این بنده خدا؟! پاسدار گفت: «نمی دانم حاج آقا! موندم چطور تا
این جا تونسته بیاد جلو! پاسدار که ظاهراً مسؤل تیم محافظان بود ، وقتی دید
رییس جمهور خودش به سمت سر و صدا به راه افتاد ، سریع جلوی ایشان رفت و
گفت: « حاج آقا شما وایسید ، من می رم ببینم چه خبره» بعد هم با اشاره به دو
همراهش ، آن ها را نزدیک رییس جمهور مستقر کرد و خودش رفت طرف شلوغی .
کمتر از یک دقیقه طول کشید تا برگشت و گفت: «حاج آقا ! یه بچه اس . می گه از
ازدبیل کوبیده اومده این جا و با شما کار واجب داره . بچه ها می گن با عجز و التماس
خودشو رسونده تا این جا . گفته فقط می خوام قیافه آقای خامنه ای رو ببینم ،
حالا می گه می خوام باهاش حرف هم بزنم» . رییس جمهور گفت:
« بذار بیاد حرفش رو بزنه . وقت هست» . لحظاتی پسری ۱۲-۱۳ ساله از میان
حلقه محافظان بیرون آمد و همراه با سرتیم محافظان ، خودش را به رییس جمهور
رساند . صورت سرخ و سرما زده اش ، خیس اشک بود . هنوز در میانه راه بود
که رییس جمهور دست چپش را دراز کرد و با صدای بلند گفت:



« سلام بابا جان! خوش آمدی» پسر با صدایی که از بغض و هیجان می لرزید ،

به لهجه ی غلیظ آذری گفت: « سلام آقا جان! حالتان خوب است؟» رئیس جمهور

دست سرد و خشکه زده ی پسرک را در دست گرفت و گفت :



شهید مرحمت بالازاده

« سلام پسر! حالت چگونه؟» پسر به جای جواب تنها سر تکان داد. رئیس

جمهور از مکث طولانی پسرک فهمید زبانش قفل شده. سر تیم محافظان گفت :

« اینم آقای خامنه ای! بگو دیگر حرفت را » ناگهان رئیس جمهور با زبان آذری

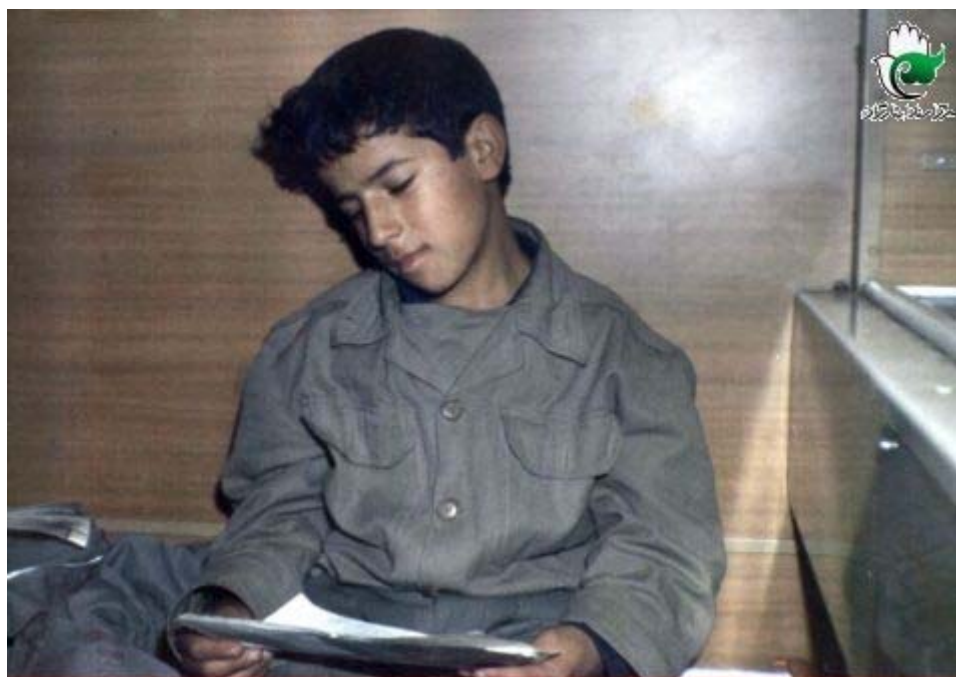
سلیسی گفت: « شما اسمت چیه پسر؟» پسر که با شنیدن گویش مادری اش انگار جان گرفته بود ، با هیجان و به ترکی گفت:

آقا جان! من مرحمت هستم.



از اردبیل تنها او مدم تهران که شما را بینم.» آقای خامنه ای دست مرحمت را رها کرد و دست روی شانه او گذاشت و گفت: « افتخار دادی پسر م. صفا آوردی . چرا این قدر زحمت کشیدی؟ بچه ی کجای اردبیل هستی؟» مرحمت که حالا کمی لبانش رنگ تبسم گرفته بود گفت: « انگوت کندی آقا جان!» ریس جمهور پرسید:

« از چای گرمی؟» مرحمت انگار هم ولایتی پیدا کرده باشد تندی گفت: « بله آقا جان! من پسر حضرتقلی هستم.» آقای خامنه ای گفت:



« خدا پدر و مادرت رو برات حفظ کنه.» مرحمت گفت: « آقا جان! من از اردبیل آمدم تا این جا که یک خواهشی از شما بکنم.» رییس جمهور عبایش را که از شانه راستش سر خوره بود درست کرد و گفت: « بگو پسر م. چه خواهشی؟ » - آقا! خواهش می کنم به آقایان روحانی و مداحان دستور بدهید که دیگر روضه حضرت قاسم (علیه السلام) نخوانند! - چرا پسر م؟ مرحمت به یک باره بغضش ترکید و سرش

را پائین انداخت و کلماتی بریده بریده گفت: « آقا جان! حضرت قاسم (علیه السلام) ۱۳ ساله بود که امام حسین (علیه السلام) به او اجازه داد برود در میدان و بجنگد، من هم ۱۳ سالم است

ولی فرمانده سپاه اردبیل اجازه نمی دهد به جبهه بروم. هر چه التماسش میکنم، می گوید ۱۳ ساله ها را نمی فرستیم. اگر رفتن ۱۳ ساله ها به جنگ بد است، پس این همه روضه حضرت قاسم (علیه السلام) را چرا میخوانند؟ ، حالا دیگر شانه های مرحمت آشکارا می لرزید.

رییس جمهور دلش لرزید. دستش را دوباره روی شانه مرحمت گذاشت و گفت:

پسر م! شما مگر درس و مدرسه نداری؟

درس خواندن هم خودش یک جور جهاد است

مرحمت هیچی نگفت. فقط گریه کرد و این بار هق هق ضعیفی هم از گلویش به گوش می رسید. رییس جمهور مرحمت را جلو کشید و در آغوش گرفت و روبه سرتیم محافظانش کرد و گفت :



آقای...! یک زحمتی بکش با آقای ...

تماس بگیر بگو فلانی گفت این آقا مرحمت رفیق ما است. هر کاری دارد راه بیاندازید. هر کجا هم خودش خواست ببردش. بعد هم یک ترتیبی هم بدهید برایش ماشین بگیرند تا برگردد اردبیل. نتیجه را هم به من بگویید» آقای خامنه ای خم شد، صورت خیس از اشک مرحمت را بوسید و گفت: «ما را دعا کن پسر. درس و مدرسه را هم فراموش نکن. سلام مرا به پدر و مادر و دوستان در جبهه برسان»

و... کمتر از سه روز بعد، فرمانده سپاه اردبیل، مرحمت را خوشحال و خندان دید که با حکمی پیشش آمد. حکم لازم الاجرا بود. می توانست باز هم مرحمت را سربدواند ولی مطمئن بود که می رود و این بار از خود امام خمینی حکم می آورد.

گفت اسمش را نوشتند و مرحمت بالا زاده رفت در لیست بسیجیان لشکر
۳۱ عاشورا.

مرحمت به تاریخ هفدهم خرداد ۱۳۴۹ در یک کیلومتری تازه کند
«انگوت» در روستای «چای گرمی»، متولد شد. امام که به ایران برگشت
، مرحمت کلاس دوم دبستان بود. ۱۳ ساله که شد ، دیگر طاقت نیاورد و
رفت ثبت نام کرد برای اعزام به جبهه. با هزار اصرار و پادرمیانی کردن
این آشنا و آن هم ولایتی ، توانست تا خود اردبیل برود ، اما آن جا
فرمانده سپاه جلوی اعزامش را گرفت. مرحمت هر چه گریه و

زاری کرد فایده ای نداشت. به فرمانده سپاه از طرف آشنایان مرحمت
هم سفارش شده بود که یک جوری برش گردانید سر درس و
مشقش. فرمانده سپاه آخرش گفت :

بین بچه جان! برای من مسئولیت دارد. من اجازه ندارم ۱۳ ساله ها را
بفرستم جبهه.

دست من نیست. مرحمت گفت : «پس دست کی است؟» فرمانده گفت:

«اگر از بالا اجازه بدهند من حرفی ندارم» همه این ها ترفندی بود که
مرحمت دنبال ماجرا را نگیرد. یک بچه ۱۳ ساله روستایی که فارسی هم
درست نمی توانست صحبت کند ، دستش به کجا می رسید؟ مجبور بود
بی خیال شود. اما فقط سه روز بعد مرحمت با دستوری از بالا برگشت
مرحمت بالا زاده تنها یک سال بعد ، در عملیات بدر ، به تاریخ ۲۱ اسفند
۱۳۶۳ با فاصله بسیار کمی از شهادت مرادش ،

مهدی باکری ، بال در بال ملائک گشود و میهمان سفره ی

حضرت قاسم (علیه السلام) گردید. از مرحمت بالازاده ، وصیت نامه ای بر جای مانده است که متن کامل آن را در زیر می خوانید. وصیت نامه ای که نشان می دهد روحش نمی توانست در کالبد ۱۳ ساله اش آرام بگیرد:

وصیت نامه مرحمت بالازاده

جمعی لشکر عاشورا ، گردان علی اکبر (علیه السلام) به نام خداوند بخشنده مهربان از اینجا وصیت نامه ام را شروع می کنم. با سلام بیکران به پیشگاه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و با سلام بیکران به رهبر مستضعفان، ابراهیم زمان، خمینی بت شکن و با سلام بیکران به مردم ایثارگر و شهید پرور ایران، که همچون امام حسین (علیه السلام) و لیلا پسرشان را به دین اسلام قربانی می دهند. آری ای ملت غیور شهید پرور ایران درود بر شما، درود بر شما که همیشه در مقابل کفر ایستاده اید و می ایستید تا آخرین قطره خونتان. درود بر شما ای ملت ایران، ای مشعل داران امام حسین تا آخرین قطره خونتان از این انقلاب و از رهبر این انقلاب خوب محافظت کنید تا که این انقلاب اسلامی را به نحو احسن به منجی عالم بشریت تحویل بدهید.

و ای پدر و مادر عزیزم اگر این پسر تان در راه اسلام به شهادت برسد، افتخار کنید که شما هم از خانواده شهدا بر شمرده می شوید. ای پدر و مادر عزیزم از شما تقاضایی دارم اگر من شهید بشوم گریه نکنید. اگر گریه بکنید به شهدای کربلا و شهدای کربلای ایران گریه بکنید تا چشم منافقان کور بشود و بفهمند که ما برای چه می جنگیم.

حالا معلوم است که راه تنها یک راه است که آن راه هم راه اسلام و قرآن است.

و آخر وصیت می کنم راه شهیدان را ادامه بدهید و اسلحه شان را
نگذارید در زمین بماند. و مادرم و پدرم چنانچه من می دانم لیاقت
شهادت را ندارم ولی اگر خداوند بخواهد که شهید بشوم مرا حلال کنید
و من هم شهادت را جز سعادت نمی دانم. یعنی هر کس که شهید
می شود خوش به حالش که با شهدا هم نشین می شود. و از تمام همسایه ها
و از هم روستایی هایمان می خواهیم که اگر از من سخن بدی شنیده
اید و کارهای بدی دیده اید حلال بکنید. و برادرانم اسلحه ام را
نگذارند در جا بماند و خواهرانم با حجاب با دشمنان جنگ کنند.

خدایا تو را قسم می دهم که اگر گناهانم را نبخشی از این دنیا به آن دنیا
نبر. خدایا خدایا تو را قسم می دهم به من توفیق سربازی امام زمان (عجل
الله تعالی فرجه الشریف) و نائب برحق او خمینی بت شکن را قرار دهی.
تا در راه آنها اگر هزاران جان داشته

باشم قربانی بدهم. کربلا کربلا یا فتح یا شهادت جنگ جنگ تا پیروزی

آثار نماز خواندن برای والدین



هر کس این نماز را بخواند چنانچه پدر و مادر او زنده باشند مورد رحمت خداوند رحمان و رحیم قرار میگیرند. چنانچه پدر و مادر او فوت کرده باشند نماز در شبهای جمعه خوانده شود آنان مورد آمرزش خداوند قرار میگیرند.

این نماز آن چنان موجب شادی پدر و مادر میشود که آرزو میکنند زنده شوند و زانوی فرزند خویش را بوسند. این نماز انسان را از افسردگیهای بسیار شدیدی که بر اثر مصیبتهای سنگین بوجود میآید آرامش میبخشد.

کیفیت نماز برای والدین

این نماز دور کعت است:

در رکعت اول بعد از خواندن سوره حمد ۱۰ مرتبه آیه ۴۱ سوره ابراهیم خوانده میشود.

ربنا اغفر لی ولوالدی وللمومنین یوم یقوم الحساب

بارالهاروزی که حساب برپا میشود مرا و پدر و مادرم و همه مومنین را ببخشای.

در رکعت دوم بعد از خواندن سوره حمد ۱۰ مرتبه آیه ۲۸ سوره نوح خوانده میشود:

رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات.

بارالها مرا پدر و مادرم و هر که با ایمان به خانه من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و پیامرز.

پس از سلام بدون تغییر حالت ۱۰ مرتبه آیه ۲۴ سوره اسرا خوانده میشود:

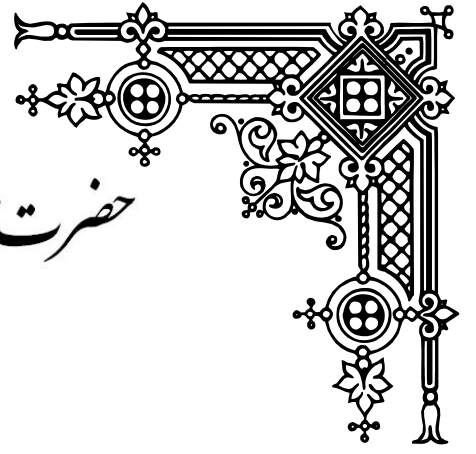
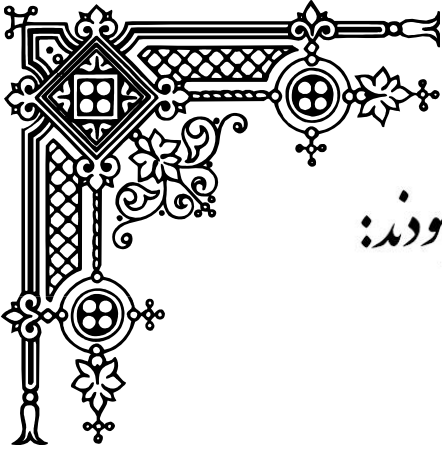
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا

پروردگارا همچنان که پدر و مادرم مرا به مهربانی از کودکی پرورش دادند تو در حق آنها مهربانی نموده و رحمت خود را شامل حالشان فرما

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

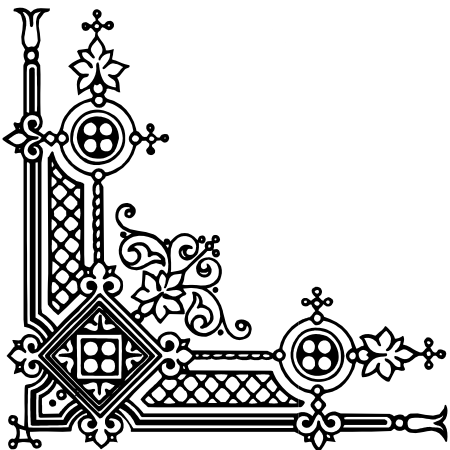
حروف حاکمین سدی، سکوت کن!

فہج الفصاحہ

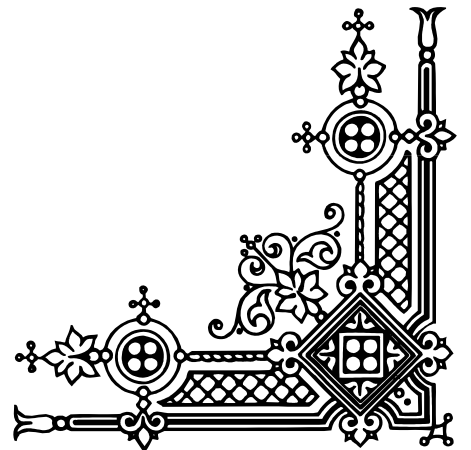


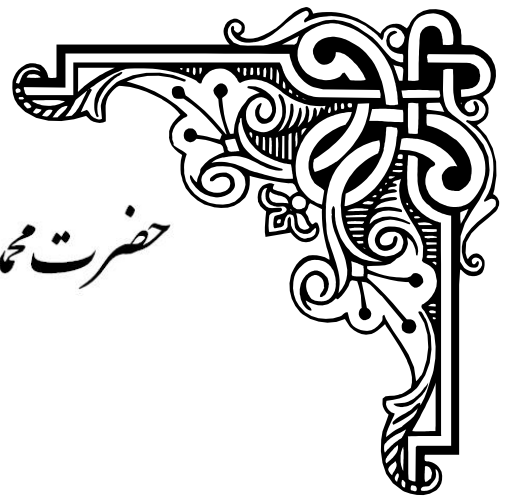
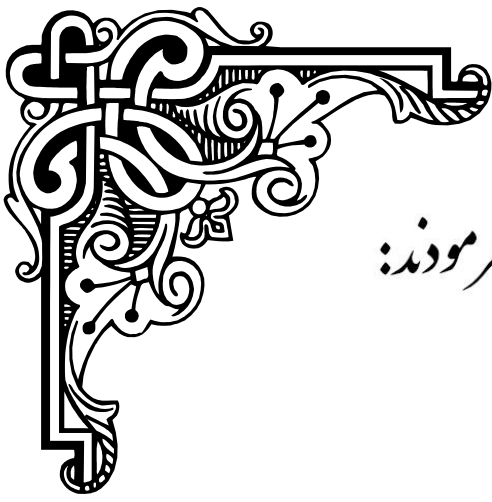
حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

از هر حرفی که می‌نویسید، نور از جانب او می‌تابد.



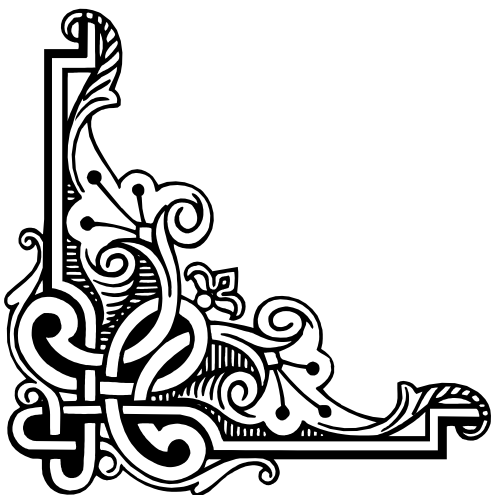
فہج الفصاحہ



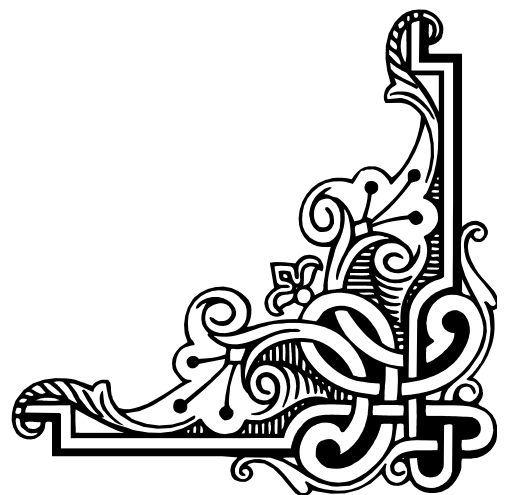


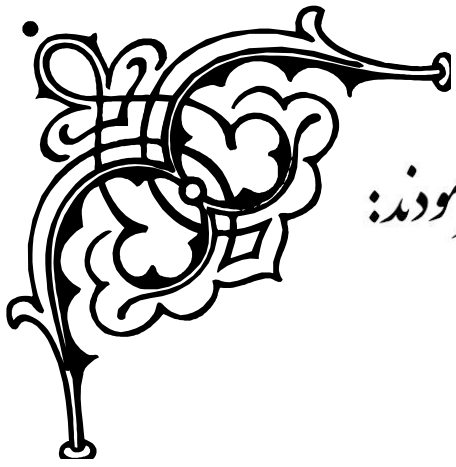
حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

از کناهان و کارهای حرام پرهیز تا عابدترین مردم باشی
و به آنچه خدا قسمت و روزی تو گردانده راضی باش تا ثروتمندترین باشی.

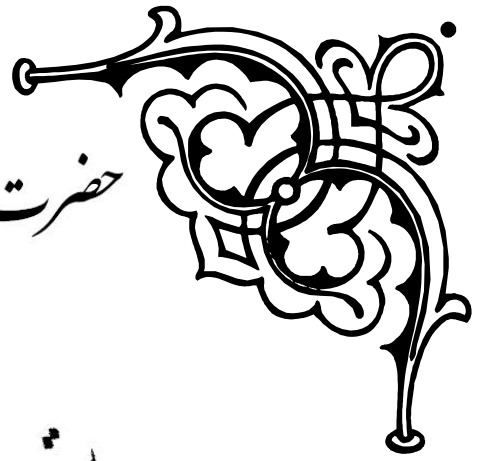


لهج الفصاحه

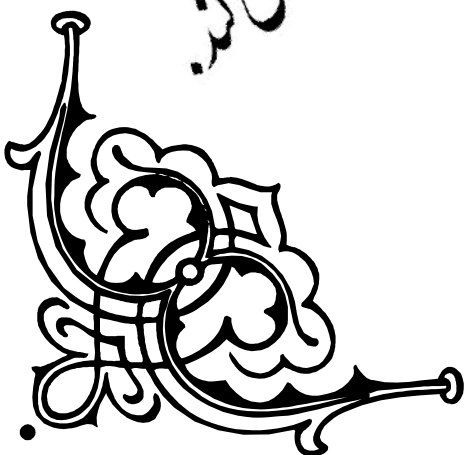




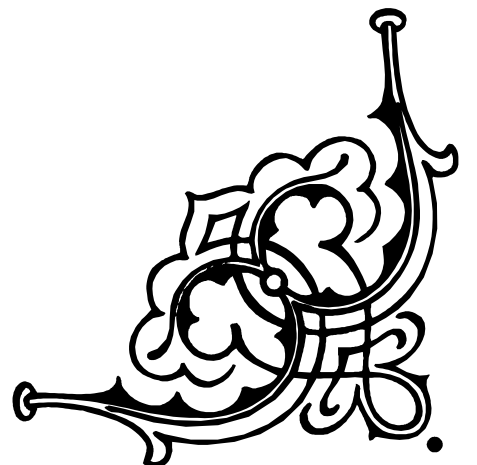
حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:



شأن از دعای مظلوم!
بماناد حق را از خدای خود و خدا نیز از حق بیخ حداری چشم پوشی می نازند.

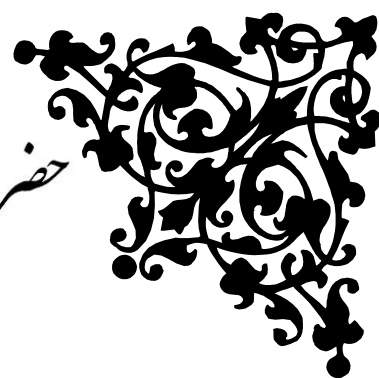


لهج الفصاحه





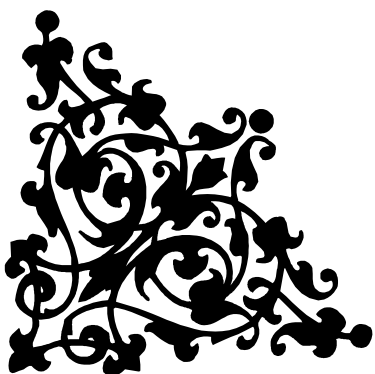
حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:



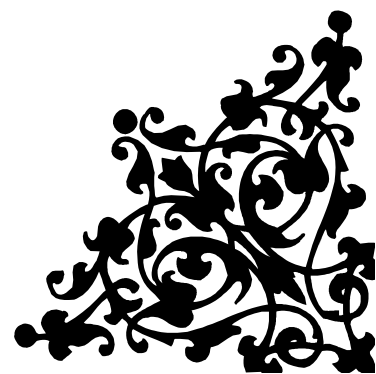
پرسنید از دنیا و زمان؛ شیطان در کمین است

و بیج یک ازدام هایش برای سگار پرهنر کاران،

مطمئن تر از زمان نیست.



لهج الفصاحه



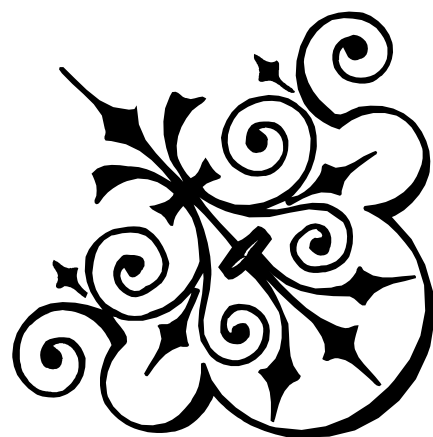




حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

باز نمانند
کسی
خداوند روز قیامت به او
قطع کند رحم و مسکین



فہج الفصاحہ







حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

مبادا در ظاهر آثار نیکوکاران را داشته باشی و حال آنکه
نیک نباشی، که در این صورت باریا کاران محسور خواهی شد.



لهج الفصاحه



حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

از دعاهای مظلوم اجتناب کنید، زیرا

مانعی بین خواسته های او و خدا نیست.



هج الفصاحه

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

خدا را بخوانید و به اجابت دعای خود

یقین داشته باشید و بدانید که خداوند

دعای را از قلب غافل نمی پذیرد.

لهج الفصاحه

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

وقتی خداوند برای خانواده‌ی نیکی بخواند، آنان را در کار دین دانا می‌کند
و خردسالان به بزرگسالان احترام می‌گذارد و خداوند مدارد زندگی و
میان روی در خرج را نصیب ایشان می‌کند و عیب‌هایشان را می‌نماید تا
از آن بازگردد و هرگاه برایشان جز این بخواند، آنان را به خوشان وامی‌گذارد.

لهج الفصاحه

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

وقتی خداوند برای بنده نیکی بخواند، سروکار او با مردم

حق شناس می افتد و وقتی که برای کسی بدی بخواند

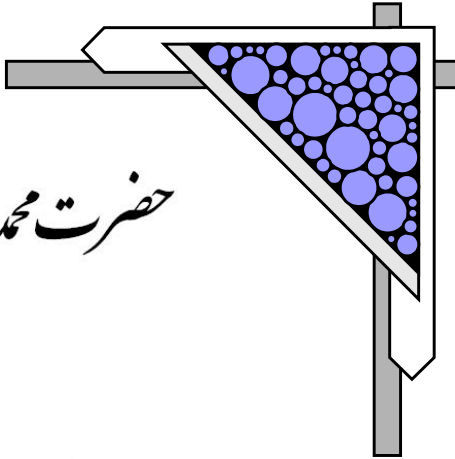
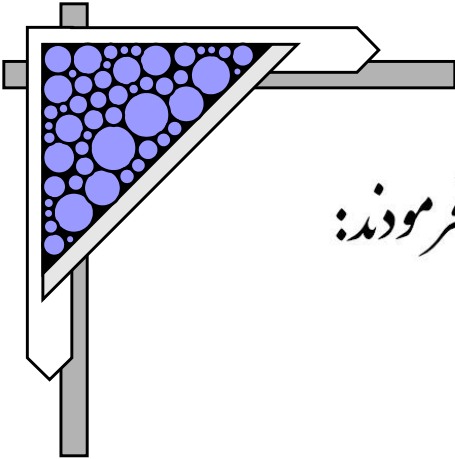
سروکار او با مردم حق شناس می افتد.

لهج الفصاحه

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

موت خداوندی بندگان را از دنیا
میراند و از دنیا بندگان را از موت
میراند.

فہج الفصاحہ



حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

هرگاه خداوند اراده کند مردم سرزمینی
را نابود کند، زنا را میان ایشان پیداری کند



هَجَّ الْفِصَاحِ



حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

هر وقت خواستی عیوب دیگری

رایاد کنی، به فکر عیوب خود باش!

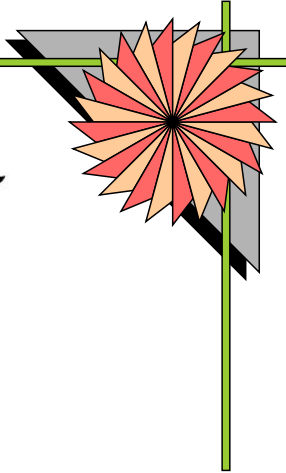
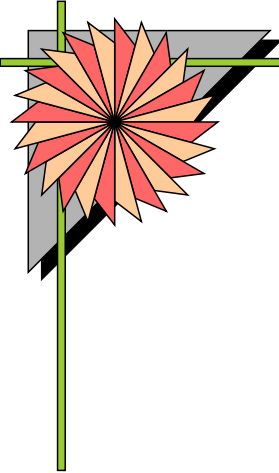
فہج الفصاحہ

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

هرگاه بدی کردی، بی درنگ نیکی کن؛

زیرا نیکی ما، بدی ما را از زمین می برد.

هجج الفصاحه



حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

وقتی آخر الزمان فرارسد، مرگ، برترینان امت

مرا به کام خود می کشد؛ همانطور که شما

خرماهای خوب را از طبق برمی گزینید.



ههج الفصاحه

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

مروءت نسبت بہ خمری اول
شعور شندی، ان را اور نمانند

فہج الفصاحہ

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

هرگاه سه ویژگی در برادر دینی خود مشاهده

نمودی، به او امیدوار باش: حیا، امانت، راستی.

پس هرگاه این ویژگی ها را نداشت، به او امید نبند.

لهج الفصاحه

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

ہر وقت بندہ از خدا ترسد، خداوند ہمہ چیز

را از او می ترساند. ہر وقت بندہ از خدا ترسد،

خداوند او را از ہمہ چیز می ترساند.

فہج الفصاحہ

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

عمودت کارینک نورالساوان و کاریدت
نورالانکران ساخت، آن زمان مؤمن حقیقی استی.

فہج الفصاحہ

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

مروفت در حالی زنا و ربا
پیدا کرد، مردم آن عذاب الہی را بہ جان خریدہ اند.

فہج الفصاحہ

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

هرگاه فحشا آشکار کرد، زلزله

می شود و هرگاه حاکمان ستم کنند، باران

کم می شود و هرگاه به هم پیمانان دمی

خیانت کرد، دشمن غالب می گردد.

هَجِّجِ الْفِصَاحِ

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمودند:

هر وقت مرتکب گناهی شدمی، بدون تأمل

در پی آن توبه کن: توبه پنهانی از گناه پنهانی

و توبه آشکار از گناه آشکار.

لهج الفصاحه


حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

هرگاه روز قیامت فرارسد، نداده‌سند فریاد

می‌زند: هر کس کاری برای غیر خدا کرده،

پاداش آن را از او نخواهد.

هجج الفصاحه

اگر می توانید گمنام بمانید پس چنین کنید .
امام علی 



دعا کنید که من ناپدیدتر بشوم
که در حضور خدا روسپیدتر بشوم

بریده‌های من آن سوی عشق گم شده‌اند
خدا کند که از این هم شهیدتر بشوم

که ذره‌های مرا باد با خودش ببرد
که بی نهایت باشم مدیدتر بشوم

به جست‌وجوی من و پاره‌های من نروید
برای گم شده تن پی کفن نروید

به مادرم بنویسید جای من خوب است
که بی نشانه شدن، در همین وطن خوب است

در این حدود، من پاره پاره خوشبختم
در آستان خدا بی کفن شدن خوب است

همیشه مهدی موعود ﷺ در کنار من است
و دست‌های اباالفضل ﷺ سایه‌سار من است

خدا قبول کند اینکه تشنه جان دادم
و کربلای جدیدی نشانتان دادم

به جست‌وجوی من و پاره من نروید
برای گم شده تن پی کفن نروید

میان غربت تابوت‌ها نخواهیدم
به زیر سنگ مزار - ای خدا! - نخواهیدم

منم و خار بیابان که سنگ قبر من است
دعای حضرت زهرا ﷺ مزید صبر من است

خدا که خواست ز دنیا بعیدتر بشوم
که زیر بارش سرب و اسید، تر بشوم

خودش به فکر من و تکه‌های من است
دعا کنید از این هم شهیدتر بشوم

از زبان یک مفقودالاثر

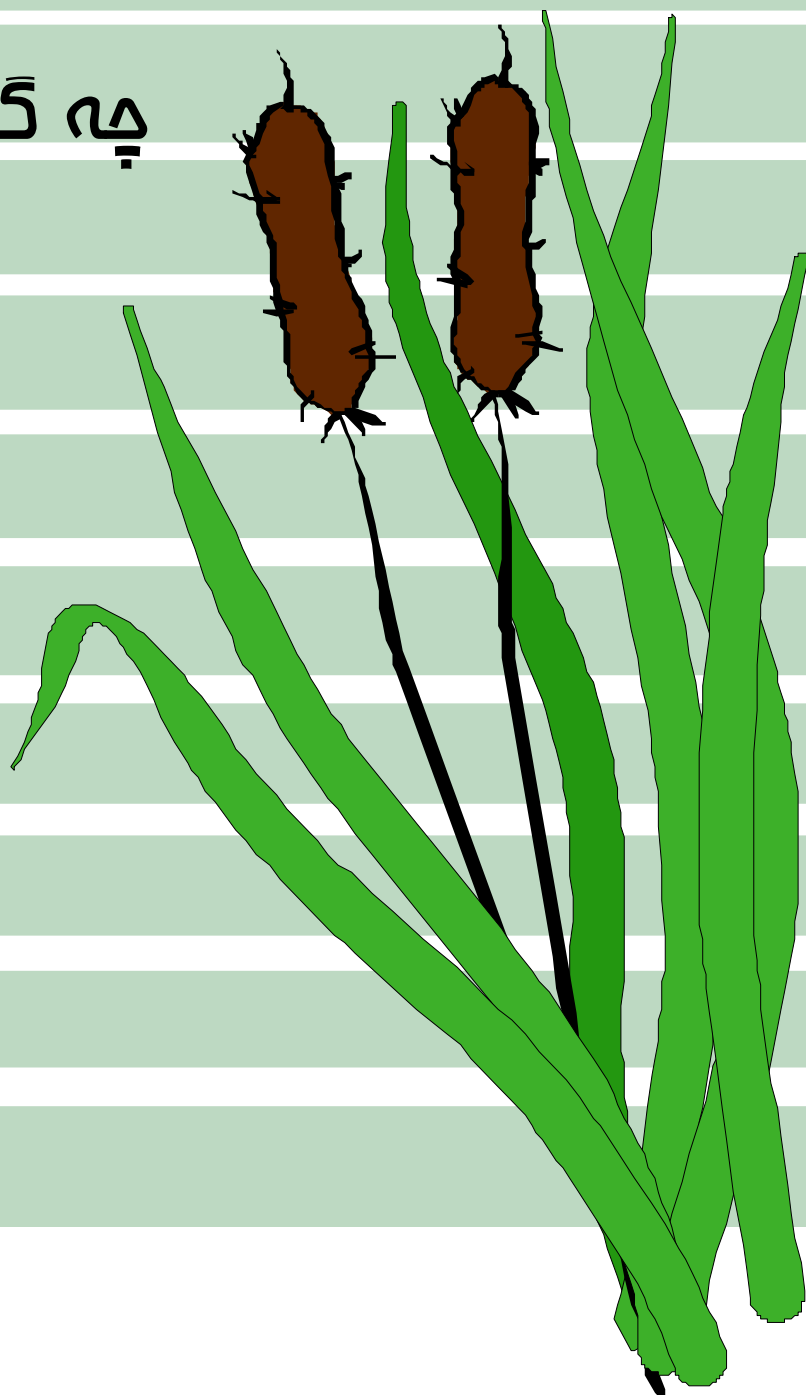
اگر در صحنه زندگی به ناگاه یکی

از سیم های سازت پاره شد

، آهنگ زندگی را چنان بنواز

وادامه بده که کسی نداند بر تو

چه گذشته است.



«الا بذكر الله تطمئن القلوب»

((ذكر ايام هفته))

ايام هفته	ذکر	تعداد	خواص
شنبه	يارب العالمين	صد مرتبه	بي نيازى
يكشنبه	يا ذا الجلال والاكرام	صد مرتبه	فتح و نصرت
دوشنبه	يا قاضى الحاجات	صد مرتبه	كثرت مال
سه شنبه	يا رحيم الراحمين	صد مرتبه	روا شدن حاجت
چهارشنبه	يا حى يا قيوم	صد مرتبه	عزت دائمى
پنج شنبه	لا اله الا الله الملك الحق المبين	صد مرتبه	رزق و روزى
جمعه	اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم	صد مرتبه	عزیز شدن



اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورَ أَي خدایا تو بر اهل قبرها نشاط و شادمانی عطا کن

اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ خدایا فقیران را بی نیاز گردان

اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ خدایا گرسنگان را سیر گردان

اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ خدایا برهنگان را لباس بپوشان

اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ خدایا بدهی بدهکاران را ادا فرما

اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنَّا كُلَّ مَكْرُوبٍ خدایا سوگواران را دل شاد ساز

اللَّهُمَّ رُدِّ كُلَّ غَرِيبٍ خدایا هر غریبی را به وطن باز رسان

اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أَسِيرٍ خدایا هر اسیری را آزادی بخش

اللَّهُمَّ اصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِّنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ خدایا فسادگران در کار مسلمانان را اصلاح فرما

اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ خدایا بیماران را شفا عنایت کن

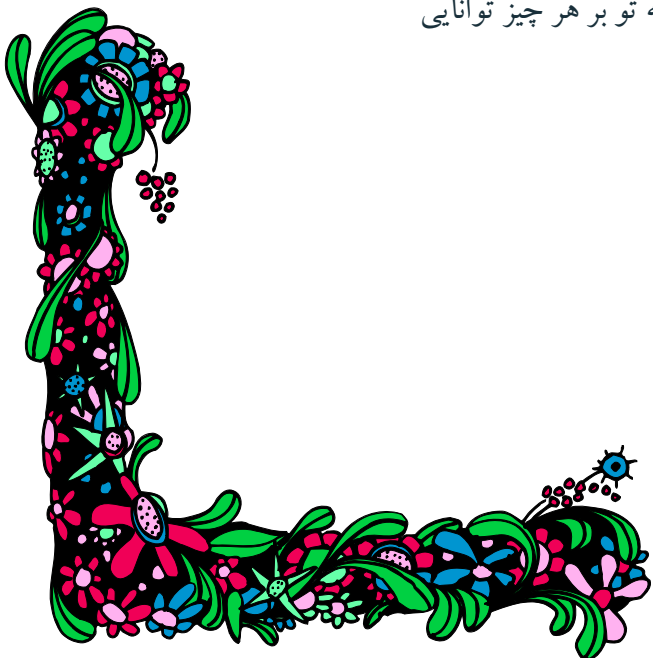
اللَّهُمَّ سُدِّ فَقْرَنَا بِغِنَاكَ أَي خدا به غنای خود جلو فقر ما را ببند

اللَّهُمَّ غَيِّرْ سُوءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ خدایا بدی های ما را به خوبی صفات خودت تغییر ده

اللَّهُمَّ اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ خدایا دین ما را ادا فرما و ناداری ما را به دارایی و بی

نیازی بدل گردان

إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ که تو بر هر چیز توانایی



الو الو کربلا

اتل متل یه بابا

دلیر و زار و بیمار

اتل متل یه مادر

یه مادر فداکار

اتل متل بچه‌ها

که اونارو دوست دارن

آخه غیر اون دوتا

هیچ کسی رو ندارن

مامان بابا رو می‌خواد

بابا عاشق اونه

به غیر بعضی وقتا

بابا چه مهربونه

وقتی که از درد سر

دست می‌ذاره رو گیجگاش

اون بابای مهربون

فحش می‌ده به بچه‌هاش

همون وقتی که هرچی
جلوش باشه می شکنه
همون وقتی که هرچی
پیشش باشه می زنه

غیر خدا و مادر
هیچ کسی رو نداره
اون وقتی که باباجون
موجی می شه دوباره

دویدم و دویدم
سر کوچه رسیدم
بند دلم پاره شد
از اون چیزی که دیدم

بابام میون کوچه
افتاده بود رو زمین
مامان هوار می زد
شوهرمو بگیرین

مامان با شیون و داد
می زد توی صورتش

قسم می داد بابارو
به فاطمه ، به جدش

تو رو خدا مرتضی
زشته میون کوچه
بچه داره می بینه
تو رو به جون بچه

بابا رو کردن دوره
بچه های محله

بابا یه هو دوید و زد تو دیوار با کله

هی تند و تند سرش رو
بابا می زد تو دیوار
قسم می داد حاجی رو
حاجی گوشی رو بردار

نعره های بابا جون
پیچید یه هو تو گوشم
الو الو کربلا
جواب بده به گوشم

مامان دوید و از پشت
گرفت سر بابا رو
بابا با گریه می گفت
کشتند بچه هارو

بعد مامانو هلش داد
خودش خوابید رو زمین
گفت که مواظب باشین
خمپاره زد، بخواین

الو الو کربلا
پس نخودا چی شدن؟
کمک می خوایم حاجی جون
بچه ها قیچی شدن

تو سینه و سرش زد
هی سرشو تکون داد
رو به تماشاچیا
چشاشو بست و جون داد

بعضی تماشا کردن
بعضی فقط خندیدن

اونایی که از بابام
فقط امروز و دیدند

سوی بابا دویدم
بالا سرش رسیدم
از درد غربت اون
هی به خودم پیچیدم

درد غربت بابا
غنیمت نبرده
شرافت و خون دل
نشونه‌های مرده

ای اونایی که امروز
دارین بهش می‌خندین
برای خنده‌هاتون
دردشو می‌پسندین

امروزشو نبینین
بابام یه قهرمونه
یه‌روز به هم می‌رسیم
بازی داره زمونه

موج بابام کلیده
قفل در بهشته
درو کنه هر کسی
هر چیزی رو که کشته
یه روز پشیمون می شین
که دیگه خیلی دیره
گریه های مادرم
یقه تونو می گیره
بالا رفتیم ماسته
پایین اومدیم دروغه
مرگ و معاد و عقبی
کی میگه که دروغه؟
ابوالفضل سپهر

امتحان اسکندر -



ارسطو مربی اسکندر بود ، پس از آن که کاملاً او را تربیت کرد و تمامی علمی که لازم بود به او یاد داد ، یک روز در مجلسی که جمعی از علما و حکما بودند از اسکندر سؤالاتی پرسیده شد اسکندر هم به تمام آن سؤالات جواب های درست داد . ولی ارسطو به جای تحسین و تشویق او را شدیداً توبیخ و سرزنش کرده و او را به جهل و نادانی نسبت داد . اسکندر نوجوان از این عمل شدیداً ناراحت شد و از استاد خود رنجید . حضار مجلس از سرزنش های بی مورد و بی جای استاد تعجب کرده و در مقام اعتراض از او پرسیدند : که برای چه به جای تشویق از این شاگرد ممتاز با خشونت و ناسپاسی برخورد کردی ؟ ارسطو جواب داد: اسکندر کودکی است که در ناز و نعمت بزرگ شده است و در آینده ای نزدیک پادشاه خواهد شد من خواستم مزه ظلم را به او بچشانم تا بفهمد که ظلم چه قدر تلخ و ناگوار است تا وقتی که به پادشاهی رسید از ستم و بی انصافی و تضییع حقوق دیگران خود داری کند.

امام علی (علیه السلام) فرمود : ستم

گناهی است که هیچ وقت

فراموش نمی شود

بیاییم در زندگی به هیچ کس ظلم و ستم نکنیم

امروز روزی است که.....

امروز صبح اگر از خواب بیدار شدی و دیدی ستاره ها در آسمان

نمی تابند

فراحت نشو

حتما دارن با تو قایم باشک بازی میکنن

پس با آنها بازی کن



امروز هرچقدر بخندی و هرچقدر عاشق باشی از محبت دنیا کم نمیشه

پس بخند و عاشق باش



امروز هرچقدر دلها را شاد کنی کسی به تو خورده نمیگیرد
پس شادی بخش باش

امروز هرچقدر نفس بکشی جهان با مشکل کمبود اکسیژن رو به رو
نمی شه
پس از اعماق وجودت نفس بکش



امروز هرچقدر آرزو کنی چشمه آرزوهات خشک نمی شه
پس آرزو کن



امروز هرچقدر خدا را صدا کنی خدا خسته نمی شه
پس صدایش کن



او منتظر توست
او منتظر آرزوهایت
خنده هایت
گریه هایت
ستاره شمردن هایت و عاشق بودن هایت است

امروزت را دریاب

امروز جاودانه است

و

امروز زیباترین روز دنیاست!

چون امروز روزی است که آینده ات را آنطور خواهی ساخت که

تا امروز فقط تصورش را میکردی...





امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جمعه در کوفه سخنرانی زیبایی کرد، در پایان سخنرانی فرمود:

ای مردم! هفت مصیبت بزرگ است که باید از آنها به خدا پناه ببریم:

۱- عالمی که بلغزد.

۲- عابدی که از عبادت خسته گردد.

۳- مؤمنی که فقیر شود.

۴- امینی که خیانت کند.

۵- توانگری که به فقر درافتد.

۶- عزیزی که خوار گردد.

۷- فقیری که بیمار شود.

در این وقت مردی برخواست، عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! خداوند در قرآن می فرماید: ((**ادعونی استجب لکم**)):

مرا بخوانید، دعا کنید، تا دعایتان را مستجاب کنم.

اما دعای ما مستجاب نمی شود؟

حضرت فرمود: علتش آن است که دلهای شما در هشت مورد:

یک: این که خدا را شناختید، ولی حقش را آن طور که بر شما واجب بود بجا نیاوردید، از

این رو آن شناخت به درد شما نخورد.

دو: به پیغمبر خدا ایمان آورید ولی با دستورات او مخالفت کردید و شریعت او را از بین

بردید! پس نتیجه ایمان شما چه شد؟

سه: قرآن را خواندید ولی به آن عمل نکردید و گفتید:

قرآن را به گوش و دل می پذیریم اما به آن به مخالفت برخواستید.

چهار: گفتید ما از آتش جهنم می ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می

روید.

پنج: گفتید به بهشت علاقه مندیم اما در تمام حالات کارهایی انجام می دهید که شما را از

بهشت دور می سازد. پس علاقه و شوق شما نسبت به بهشت کجاست ؟

شش : نعمت خدا را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید.

هفت : خداوند شما را به دشمنی با شیطان دستور داد و فرمود: **((ان شیطان لکم عدو فاتخذوه**

عدوا)): شیطان دشمن شماست ، پس شما او را دشمن بدانید! به زبان با او دشمنی کردید ولی در عمل به دوستی با او برخاستید.

هشت : عیبهای مردم را در برابر دیدگانتان قرار دادید و از عیوب خود بی خبر ماندید

(نادیده گرفتید) و در نتیجه کسی را سرزنش می کنید که خود به سرزنش سزاوارتر از او هستید.

با این وضع چه دعایی از شما مستجاب می شود؟ در صورتی که شما درهای دعا و راه های

آن را بسته اید پس از خدا بترسید و عملهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف کنید و نهی از

منکر نمایید تا خداوند دعاهایتان را مستجاب کند



امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پاسخگویی به معمای یهود

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پاسخگویی به معمای یهود

وقتی **عمر** به خلافت رسید، گروهی از احبار یهود به نزد او آمدند و گفتند: ای عمر! تو بعد از محمد (صل الله علیه و آله) و **ابی بکر** ولی امر مسلمین هستی، ما می خواهیم سوال هایی از تو بکنیم، اگر درست جواب دادی علم به حقانیت اسلام و نبوت محمد (صل الله علیه و آله) پیدا خواهیم کرد. ولی اگر به ما پاسخ درست ندهی به باطل بودن اسلام و پیامبری محمد (صل الله علیه و آله) پی خواهیم برد.

عمر گفت: سوال کنید از آنچه برایتان پیش آمده.

گفتند: ما را از قفل‌های آسمان خبر ده؛ آنها چیستند؟ و نیز ما را از کلید های آسمانها مطلع کن. و از قبری که صاحبش سیر کرده؛ و از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبوده؛ و از پنج چیزی که بر روی زمین راه رفته اند ولی در ارحام آفریده نشده اند؛ ما را آگاه نما.

و نیز برای ما بگو: پرنده اراج در فریاد کردن اش، اسب در شیهه کشیدنش، قورباکه در نقیقش (صدا کردن اش)، الاغ در عرعر کردن اش و مرغ چکاوک در صوت کشیدنش چه می گویند؟

عمر سرش را به زیر انداخت سپس گفت: عیبی نیست برای **عمر** که وقتی از چیزی سوال شود و پاسخ آن را نداند، بگوید: نمیدانم، و اینکه سوال کند از چیزی که نمی داند. آن گروه یهود از جا بلند شدند و گفتند: گواهی می دهیم به این که محمد پیامبر خدا نیست و این که اسلام دینی باطل است. **سلمان فارسی (رضی الله)** از جا بلند شد و به گروه یهودی گفت: لحظه ای توقف کنید. سپس متوجه خاتمه **امیرالمؤمنین (علیه السلام)** شد؛ تا اینکه بر آن حضرت وارد شد و گفت: ای **ابالحسن!** اسلام را دریاب.

حضرت فرمود: چه شده؟ آن حضرت را از جریان آگاه ساخت. **مولا علی (علیه السلام)** که عبای پشمی رسول خدا (صل الله علیه و آله) را بر تن داشت نزد گروه یهودی آمد. وقتی چشمان **عمر** به **امیرالمؤمنین (علیه السلام)** افتاد، از جا بلند شد و حضرت را در آغوش

گرفت و گفت یا اباالحسن تو برای هر مشکلی دعوت می شوی. آنگاه مولا علی (علیه السلام) گروه یهودی را متوجه خود ساخت و فرمود: سوال کنید از آنچه برایتان مطرح است. همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله) هزار باب از علم را به من آموخت و از هر بابی هزار باب منشعب شد.

گروه یهود سوالهای خود را مطرح کردند. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: پاسخ سوالات شما را مطابق آنچه در تورات شماست میدهم؛ مشروط به اینکه شما ایمان بیاورید و در دین ما داخل شوید، گروه یهودی هم قبول کردند و حضرت فرمودند که سوال های خود را جداگانه بیان کنید. گفتند:

ما را از قفل های آسمان خبر ده؟

حضرت فرمودند: قفل هلی آسمان ها شرک به خداست زیرا بندگان وقتی مشرک باشند عملشان بالا نمیروند.

کلیدهای آسمان ها کدامند؟

حضرت فرمودند: شهادت و گواهی به یگانگی خدا و این که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و رسول خداست. (بعضی به بعضی دیگر خیره می شدند و می گفتند: این جوان راست گفت).

ما را از قبری که با صاحبش سیر می کرد آگاه کن؟

حضرت فرمود: ماهی آنگاه که یونس بن متی را بلعید و با او در دریای هفتگانه سیر نمود.

ما را از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود، آگاه ساز؟

حضرت فرمود: این مورچه سلیمان ابن داوود بود. (گفت: ای مورچه ها وارد خانه هایتان شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را لگدمال نکنند و اینها «از شما» آگاهی ندارند)

ما را از پنج موجودی که روی زمین راه رفتند ولی در ارحام آفریده نشدند آگاه کن؟

حضرت فرمودند: اینها عبارت اند از: آدم، حوا، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی.

مرغ دراج هنگام فریاد کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود: او می گوید خدا بر عرش مستولی است.

خروس در هنگام آواز خواندن چه می گوید؟

حضرت فرمودند: میگوید ای غافلین خدا را به یاد آورید.

اسب در شیهه کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود: می گوید خدایا بندگان مومن را بر کافرین یاری فرما.

الاغ در وقت عرعر کردن چه می گوید؟

حضرت فرمود: می گوید خدا لعنت کند کسی را که ده یک می گیرد (باجگیر) او در چشم های شیطان عرعر می کند.

قورباقه در صدا کردنش چه می گوید؟

حضرت فرمودند: می گوید منزه است پروردگارم که معبود و تسبیح شده در سختی های دریاست.

مرغ چکاوک در صوت کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمودند: میگوید خدایا! دشمنان محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) را لعنت کن. پس از آن که گروه یهودی سوالات خود را مفصلاً طرح کرده و پاسخ درست شنیدند، امیر المومنین (علیه السلام) به آنها فرمود: ای گروه یهود! آیا آنچه گفتم مطابق با تورات شما هست؟ آن گروه پاسخ دادند: نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی، ای ابالحسن! ما را یهودی نام مگذار و خطاب مکن؛ گواهی می دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد (صلی الله علیه و آله) بنده او و رسولش می باشد و به راستی یو دانا ترین این قوم هستی. این قضیه مبین این معنا می باشد که حضرت علی (علیه السلام) عالم به تمام علوم و شارح به تمام عقود بوده پس چرا اعلام به علوم را از خلافت محروم کردند همان اعلامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب. بعد از من عالمترین از امت علی بن ابیطالب است.

و این حدیث را خود علمای سنی در کتب خودشان (کتاب فرائد السمطين: ۱/۹۷ للحموی - موسسه المحمودی - چاپ بیروت و کنز العمال: ۱۱/۶۱۴ للمتقی الهندی - موسسه رساله - چاپ بیروت و منابع الموده: ۲۳۵ - للقدوزی - چاپ استامبول) نقل کرده اند.

اندرزهای لقمان حکیم

ای فرزند، اگر بهشت را دوست داری ، بدان که خداوند طاعت را دوست دارد.
پس دوست مدار آنچه را خدا دوست دارد، تا آنچه را دوست داری به تو عطا
نماید. و اگر دوزخ را دوست نداری ، بدان که پروردگار تو معصیت را دوست
ندارد. پس دوست مدار آنچه را خداوند دوست ندارد، تا خداوند ترا از آنچه
دوست نداری نجات بخشد.

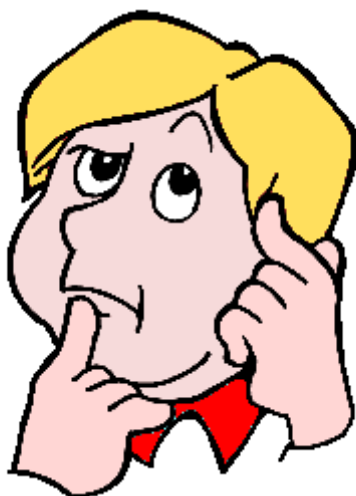
ای فرزند: توبه را به تاخیر مینداز که مرگ ناگهان می رسد.
غنایت را در قلب نگهدار، و فقرت را برای دیگران بازگو مکن.
آتش آتش را خاموش نکند و شرش را ، پس آتش بدی را با نیکی خاموش ساز.
با سه کس مدارا کن : مریض ، سلطان ، همسر .

قانع باش تا غنی باشی ، و متقی باش تا عزیز باشی .
از زنان بد، به خدا پناه ببر ، و از خوبان ایشان نیز بر حذر باش .
آنچه را نمی دانی بیاموز، و آنچه را می دانی بیاموزان .
بی نیازترین مردم کسی است که به آنچه دارد قناعت کند، و نیازمندترین مردم
کسی که چشمش به دست مردم باشد .
بکوش امروزت از دیروزت بهتر، و فردایت از امروزت نیکوتر باشد. زیرا هرکس که
دو روزش مساوی باشد زیان دیده ، و کسی که امروزش از دیروزش بدتر باشد
ملعون است .

از مردم پند گیر پیش از آنکه از تو پند گیرند .

اندکی فکر کن ...

به آنهایی فکر کن که هیچگاه فرصت آخرین نگاه و خداحافظی را نیافتند.



به آنهایی فکر کن که در حال خروج از خانه گفتند:
"روز خوبی داشته باشی"، و هرگز روزشان شب نشد.

به بچه هایی فکر کن که گفتند:

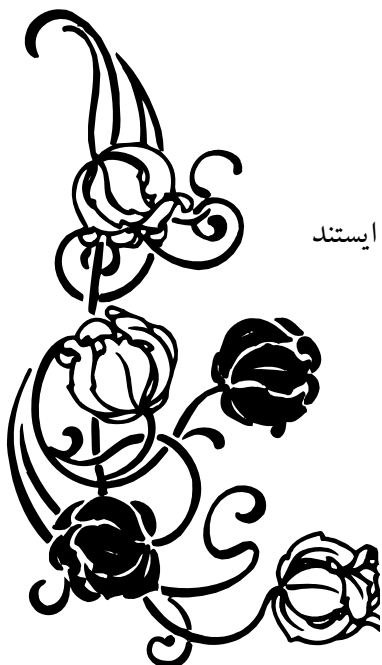
"مامان زود برگرد"، و اکنون نشسته اند و هنوز انتظار می کشند.

به دوستانی فکر کن که دیگر فرصتی برای در آغوش کشیدن یکدیگر ندارند
و ای کاش زودتر این موضوع را می دانستند.



به افرادی فکر کن که بر سر موضوعات پوچ و احمقانه رو به روی هم می ایستند
و بعد "غرور" شان مانع از "عذر خواهی" می شود،
و حالا دیگر حتی روزنه ای هم برای بازگشت وجود ندارد.

من برای تمام رفتگانی که بدون داشتن اثر و نشانه ای از مرگ،



ناغافل و ناگهانی چشم از جهان فرو بستند،

سوگواری می کنم.

من برای تمام بازماندگانی که غمگین نشسته اند و هرگز نمی دانستند که :

آن آخرین لبخند گرمی است که به روی هم می زنند،

و اکنون دلتنگ رفتگان خود نشسته اند،

گریه می کنم.

به افراد دور و بر خود فکر کنید ...

کسانی که بیش از همه دوستشان دارید،

فرصت را برای طلب "بخشش" مغتتم شمارید،

در مورد هر کسی که در حقش مرتکب اشتباهی شده اید.

قدر لحظات خود را بدانید.

حتی یک ثانیه را با فرض بر این که آنها خودشان از دل شما خبر دارند از دست ندهید؛

زیرا اگر دیگر آنها نباشند،

برای اظهار ندامت خیلی دیر خواهد بود!



"دیروز"

گذشته است؛

و

"آینده"

ممکن است هرگز وجود نداشته باشد.

لحظه "حال" را دریاب

چون تنها فرصتی است که برای رسیدگی و مراقبت از عزیزانت داری.



اندکی فکر کن ...



ای فاطمه جان! نخواب، مگر این که چهار عمل را به جا آوری!

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود:

یک شب آماده خواب بودم که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد شد و فرمود: ای فاطمه جان! نخواب، مگر این که چهار عمل را به جا آوری!

- قرآن را ختم کنی -

- پیامبران را شفیع خود گردانی -

- مؤمنین و مؤمنات را از خود راضی و خشنودسازی

- حج واجب و عمره را به جا آوری -

حضرت این جملات را بیان فرمود و مشغول به خواندن نماز شد.

صبر کردم تا نمازش پایان یافت، بی درنگ گفتم:

ای رسول خدا (ص) مرا به چهار عمل بزرگ سفارش فرمودی که در این وقت

محدود توان و فرصت انجام آنها را ندارم؟

پدرم تبسم کرد و فرمود: ای فاطمه جان!

هر گاه قبل از خواب سه مرتبه سوره اخلاص «قل هو الله احد» را

بخوانی، گویا قرآن را ختم کرده ای، و هر گاه بر من و پیامبران پیشین من درود

و سلام و صلوات فرستی همه ما شفیعان تو خواهیم بود، مانند ذکر این صلوات:

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی جمیع الانبیاء و المرسلین»

و هر گاه برای برادران و خواهران دینی و با ایمان خود طلب آمرزش و مغفرت

نمایی، همگی آنها را از خود راضی و خشنود ساخته ای، مانند ذکر این استغفار:

«اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات»

و هر گاه بگویی: «سبحان الله و الحمد لله، ولا اله الا الله و الله اکبر»

گویا حج تمتع و حج عمره گزارده ای.



ایمان



داستان درباره ی یک کوهنورد است که می خواست از بلندترین کوه ها بالا برود.
او پس از سال ها آماده سازی ماجراجویی خود را آغاز کرد.

ولی از آنجا که افتخار کار را فقط برای خود می خواست تصمیم گرفت به تنهایی
از کوه بالا برود. شب، بلندی های کوه را در بر گرفته
بود و مرد هیچ چیز را نمی دید. همه چیز سیاه بود اصلا دید نداشت ابر روی
ماه و ستاره ها را پوشانده بود

همان طور که از کوه بالا می رفت پایش لیز خورد. در حالا که به سرعت سقوط می کرد
از کوه پرت شد. در حال سقوط فقط لکه های سیاهی مقابل چشمانش می دید و احساس
وحشتناک مکیده شدن به وسیله ی قوه جاذبه او را در خود می گرفت.

همچنان سقوط می کرد، در آن لحظات تمام رویداد های خوب و بد زندگی به یادش
آمد. اکنون فکر می کرد مرگ چقدر به وی نزدیک است.
ناگهان احساس کرد طناب دور کمرش محکم شد و در میان آسمان و زمین معلق ماند.
در این لحظه سکون چاره ای برایش نماند جز آنکه فریاد بزند خدایا کمکم کن

ناگهان صدای پرطنینی از آسمان شنیده شد:

چه می خواهی.

-ای خدا نجاتم بده

واقعا باور داری که می توانم نجات دهم

-البته که باور دارم

اگر باور داری طنابی که به دور کمرت بسته است پاره کن

یک لحظه سکوت... و مرد تصمیم گرفت با تمام نیرو طناب را بچسبد.
گروه نجات می گویند که روز بعد یک کوهنورد یخ زده را مرده پیدا کردند.
بدنش از طناب آویزان بود و بادستهایش محکم طناب را گرفته بود در حالی که او فقط
یک متر از زمین فاصله داشت.

چه زیباست وقتی از باورهایمان امداد می طلبیم به آنها اعتقاد کامل
داشته باشیم و دچار شک و تردید نشویم.



این دعا را بخوانید و ببینید چطور غمهایتان از بین می‌رود
(سبحان الله یا فارِجَ الهمِّ و یا کاشفَ الهمِّ فرَجْ هَمِّی و
یَسِّرْ اَمْرِی و ارحمِ ضعیفی و قلهً حیلتی و ارزقنی من حیث لا
أحتسبُ یاربَّ العالمین))

منزه است خداوند. ای برطرف کننده اندوه شدید و از بین
برنده غم، اندوه شدید من را برطرف ساز و امرم را آسان
گردان و بر ضعف و کمی چاره ام رحم آور و مرا از جایی
که گمان ندارم روزی ده ای پروردگار جهانیان
حضرت محمد (ص) فرمودند: هر کس مردم را از این دعا با خبر کند

در گرفتاریش

گشایش پیدا میکند....





این روزها به جای " شرافت " از
انسان ها.

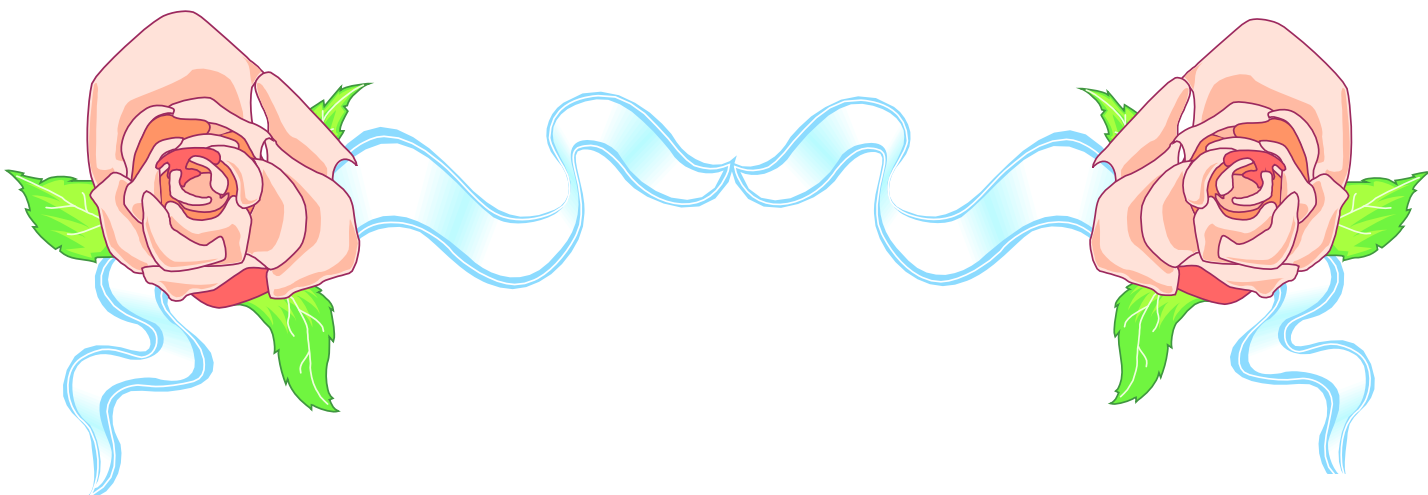
·
·

فقط " شر " و " آفت " می بینی!



جایی که گنج، "جنگ" می شود
درمان، "نامرد" می شود
قهقهه، "هق هق" می شود

اما دزد همان "دزد" است
"درد همان "درد"
و گرگ همان "گرگ"



با که باید گفت این حال عجیب؟



گفت دانایی که: گرگی خیره سر،
هست پنهان در نهاد هر بشر!
لاجرم جاری است پیکاری سترگ
روز و شب، مابین این انسان و گرگ
زور بازو چاره ی این گرگ نیست
صاحب اندیشه داند چاره چیست
ای بسا انسان رنجور پریش
سخت پیچیده گلوی گرگ خویش
وی بسا زور آفرین مرد دلیر
هست در چنگال گرگ خود اسیر

هر که گرگش را در اندازد به خاک

رفته رفته می شود انسان پاک

و آن که با گرگش مدارا می کند

خلق و خوی گرگ پیدا می کند

در جوانی جان گرگت را بگیر!

وای اگر این گرگ گردد با تو پیر

روز پیری، گر که باشی هم چو شیر

ناتوانی در مصاف گرگ پیر

مردمان گر یکدگر را می درند

گرگ هاشان رهنما و رهبرند

اینکه انسان هست این سان دردمند

گرگ ها فرمانروایی می کنند

و آن ستمکاران که با هم محرم اند

گرگ هاشان آشنایان هم اند

گرگ ها همراه و انسان ها غریب

با که باید گفت این حال عجیب؟...

«فریدون مشیری»



بادیه نشین و اسب اصیل

مردی، اسب اصیل و بسیار زیبایی داشت که توجه هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کرد. همه آرزوی تملک آن را داشتند.

بادیه‌نشین ثروتمندی پیشنهاد کرد که اسب را با دو شتر معاوضه کند، اما مرد موافقت نکرد. حتی حاضر نبود اسب خود را با تمام شترهای مرد بادیه‌نشین تعویض کند. بادیه‌نشین با خود فکر کرد: حالا که او حاضر نیست اسب خود را با تمام دارایی من معاوضه کند، باید به فکر حيله‌ای باشم.

روزی خود را به شکل یک گدا درآورد و در حالی که تظاهر به بیماری می‌کرد، در حاشیه جاده‌ای دراز کشید.

او می‌دانست که مرد با اسب خود از آنجا عبور می‌کند. همین اتفاق هم افتاد... مرد با دیدن آن گدای رنجور، سرشار از همدردی، از اسب خود پیاده شد به طرف مرد بیمار و فقیر رفت و پیشنهاد کرد که او را نزدیک پزشک ببرد. مرد گدا ناله کنان جواب داد: من فقیرتر از آن هستم که بتوانم راه بروم. روزهاست که چیزی نخورده‌ام و نمی‌توانم از جا بلند شوم. دیگر قدرت ندارم.

مرد به او کمک کرد که سوار اسب شود. به محض اینکه مرد گدا روی زین نشست، پاهای خود را به پهلوهای اسب زد و به سرعت دور شد.

مرد متوجه شد که گول بادیه‌نشین را خورده است. فریاد زد: صبر کن! می‌خواهم چیزی به تو بگویم.

بادیه‌نشین که کنجکاو شده بود، کمی دورتر ایستاد.

مرد گفت: تو اسب مرا دزدیدی. دیگر کاری از دست من بر نمی‌آید، اما فقط کمی وجدان داشته باش و یک خواهش مرا برآورده کن.

"برای هیچ کس تعریف نکن که چگونه مرا گول زدی..."

بادیه‌نشین تمسخرکنان فریاد زد: چرا باید این کار را انجام دهم؟!!

مرد گفت: چون ممکن است، زمانی بیمار درمانده‌ای کنار جاده‌ای افتاده باشد.

اگر همه این جریان را بشنوند، دیگر کسی به او کمک نخواهد کرد.

بادیه‌نشین شرمنده شد. بازگشت و بدون اینکه حرفی بزند، اسب اصیل را به صاحب واقعی آن پس داد...



باز کن پنجره ها را.....

باز کن پنجره ها را، که نسیم

روز میلاد اقای ها را

جشن می گیرد،

و بهار،

روی هر شاخه، کنار هر برگ،

شمع روشن کرده است.

همه ی چلچله ها برگشتند،

و طراوت را فریاد زدند.

کوچه یکپارچه آواز شده است،

و درخت گیلاس،

هدیه ی جشن اقای ها را،

گل به دامن کرده است

باز کن پنجره ها را ای دوست!

هیچ یادت هست،

که زمین را عطشی وحشی سوخت؟

برگ ها پژمردند؟

تشنگی با جگر خاک چه کرد؟

هیچ یادت هست،

توی تاریکی شب های بلند،

سیلی سرما با خاک چه کرد؟

با سر و سینه ی گل های سپید،



نیمه شب، باد غضبناک چه کرد؟
هیچ یادت هست؟
حالیا معجزه ی باران را باور کن!
و سخاوت را در چشم چمن زار ببین!
و محبت را در روح نسیم،
که در این کوچه ی تنگ،
با همین دست تهی،
روز میلاد اقاقی ها
جشن می گیرد.

خاک، جان یافته است.

تو چرا سنگ شدی؟

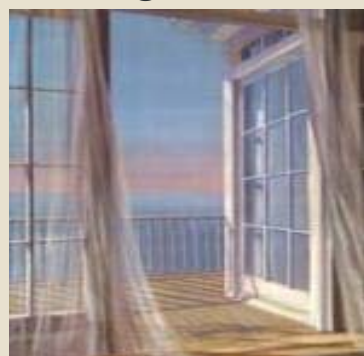
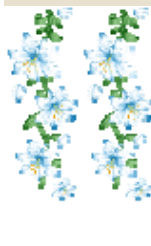
تو چرا این همه دلتنگ شدی؟

باز کن پنجره ها را...

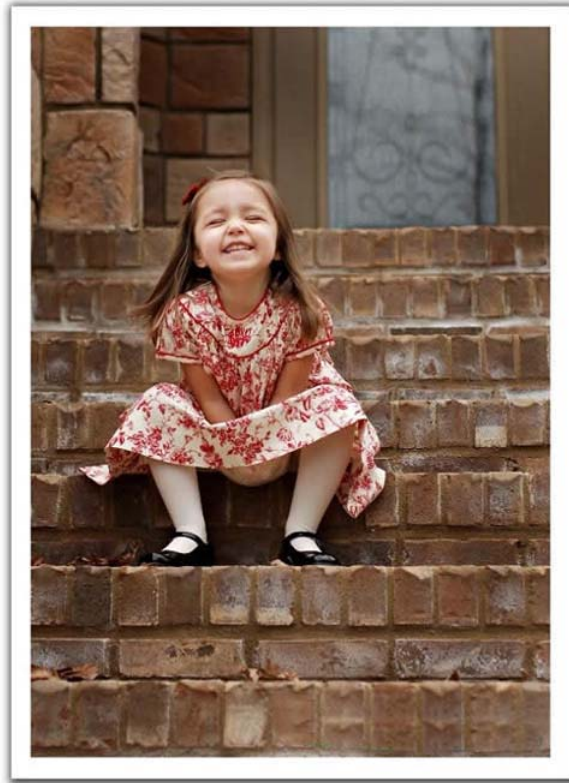
و بهاران را باور کن!

باز کن پنجره ها را...

و بهاران را باور کن!



شعر فریدون مشیری



بچه بودیم ار آسمان باران می آمد

بزرگ شده ایم از چشمهایمان می آید





بچه بودیم همه چشمای خیسمون رو میدیدن

بزرگ شدیم هیچکی نمیبینه



بچه بودیم تو جمع گریه می کردیم

بزرگ شدیم تو خلوت



بچه بودیم راحت دلمون نمی شکست

بزرگ شدیم خیلی آسون دلمون می شکنه



بچه بودیم همه رو ۱۰ تا دوست داشتیم

بزرگ که شدیم بعضی ها رو هیچی

بعضی ها رو کم و بعضی ها رو بی نهایت دوست داریم

بچه که بودیم قضاوت نمی کردیم و همه یکسان بودن

بزرگ که شدیم قضاوتهای درست و غلط باعث شد که

اندازه دوست داشتنمون تغییر کنه

کاش هنوزم همه رو

به اندازه همون بچگی ۱۰ تا دوست داشتیم





بچه که بودیم اگه با کسی دعوا میکردیم

یک ساعت بعد از یادمون میرفت

بزرگ که شدیم گاهی دعواهامون سالها تو یادمون

مونده و آشتی نمی کنیم





بچه که بودیم بزرگترین آرزومون داشتن کوچکترین چیز بود

بزرگ که شدیم کوچکترین آرزومون داشتن بزرگترین چیزه



بچه که بودیم بچه بودیم

بزرگ که شدیم بزرگ که نشدیم هیچ؛

دیگه همون بچه هم نیستیم



خوندن این متن کمتر از ۲ دقیقه وقت میگیره بخون و لذت ببر

اومد پیشم حالش خیلی عجیب بود فهمیدم با بقیه فرق میکنه
گفت: حاج آقا یه سوال دارم که خیلی جوابش برام مهمه
گفتم: چشم اگه جوابشو بدونم خوشحال میشم بتونم کمکتون کنم
گفت: من رفتنی ام!

گفتم: یعنی چی؟

گفت: دارم میمیرم

گفتم: دکتر دیگه ای رفتی، خارج از کشور؟

گفت: نه همه اتفاق نظر دارن، گفتن خارج هم کاری نمیشه کرد.

گفتم: خدا کریمه، انشاله که بهت سلامتی میده

با تعجب نگاه کرد و گفت: اگه من بمیرم یعنی خدا کریم نیست؟

فهمیدم آدم فهمیده ایه و همیشه گل مالید سرش

گفتم: راست میگی، حالا سوالت چیه؟

گفت: من از وقتی فهمیدم دارم میمیرم خیلی ناراحت شدم از خونه بیرون نمیومدم

کارم شده بود تو اتاق موندن و غصه خوردن

تا اینکه یه روز به خودم گفتم تا کی منتظر مرگ باشم

خلاصه یه روز صبح از خونه زدم بیرون مثل همه شروع به کار کردم

اما با مردم فرق داشتم، چون من قرار بود برم و انگار این حال منو کسی نداشت

خیلی مهربون شدم، دیگه رفتارای غلط مردم خیلی اذیتم نمیکرد

با خودم میگفتم بذار دلشون خوش باشه که سر من کلاه گذاشتن

آخه من رفتنی ام و اونا انگار موندنی

سرتونو درد نیارم من کار میکردم اما حرص نداشتم

بین مردم بودم اما بهشون ظلم نمیکردم و دوستشون داشتم

ماشین عروس که میدیم از ته دل شاد میشدم و دعا میکردم

گدا که میدیدم از ته دل غصه میخوردم و بدون اینکه حساب کتاب کنم کمک میکردم

مثل پیر مردا برای همه جوونا آرزوی خوشبختی میکردم

الغرض اینکه این ماجرا منو آدم خوبی کرد و مهربون شدم
حالا سوالم اینه که من به خاطر مرگ خوب شدم و آیا خدا این خوب شدن منو

قبول میکنه؟

گفتم: بله، اونجور که میدونم و به نظرم میرسه آدم تا دم رفتن خوب شدنشون
واسه خدا عزیزه

آرام آرام خدا حافظی کرد و تشکر، وقتی داشت میرفت گفتم: راستی نکفتی چقدر وقت داری؟

گفت: معلوم نیست بین یک روز تا چند هزار روز!!!

یه چرتکه انداختم دیدم منم تقریبا همین قدره وقت دارم. با تعجب گفتم: مگه
بیماریت چیه؟

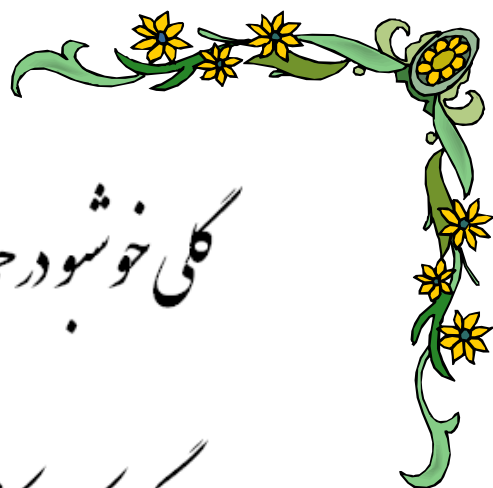
گفت: بیمار نیستم!

گفتم: پس چی؟

گفت: فهمیدم مردنیم، رفتم دکتر گفتم: میتونید کاری کنید که نمیرم

گفتن: نه گفتم: خارج چی؟ و باز گفتند: نه! خلاصه حاجی

مارفتنی هستیم وقتش فرقی داره مگه؟ باز خندید و رفت و دل منو با خودش برد



کلی خوشبودر جام روزی
رسید از دست محبوبی بدستم

بدو کفتم که مشکلی یا عبیری
که از بومی دلاویز تو مستم

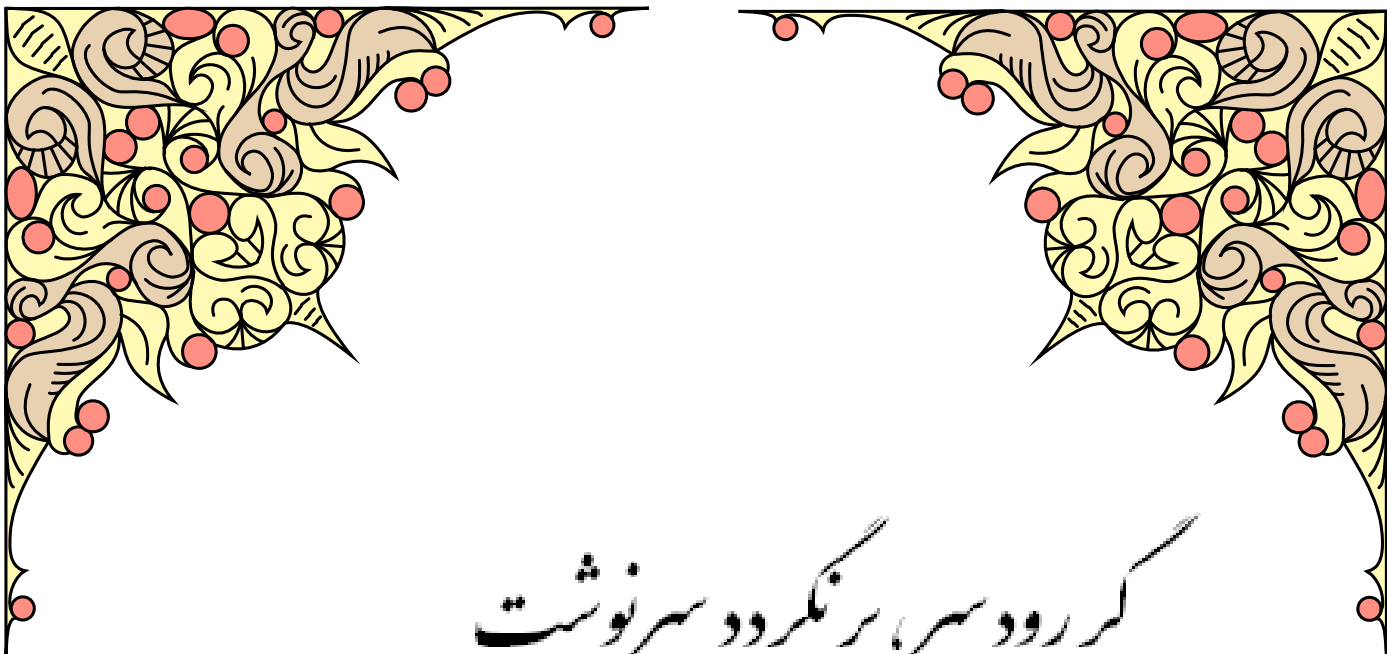
بگفتا من کلی ناچیز بودم

و لیکن مدتی باکل نشتم

کمال هم نشین در من اثر کرد

و گرنه من همان حاکم که هستم

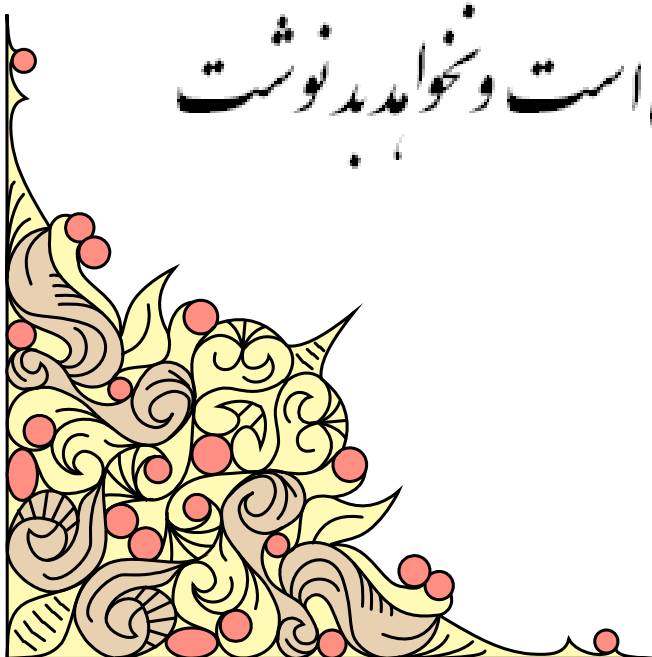




کر رود سر، بر نکرود سر نوشت

این سخن با آب زریا بد نوشت

سر نوشت مابه دست دیگری است



خوش نویس است و نخواهد نوشت